

Verification of some literary works attributed to Obayd Zakani*

Dr. Farzam Haghghi¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Institute of Humanities and Cultural Studies

Abstract

Since Obayd Zakani has written comedies in various formats, his anthology is one of the richest collections in the history of the Iranian culture. So far, many works in various genres have been attributed to him. Clearly, these works have affected research on Obayd's biography, thought and works and, consequently, influenced the emergence and transformation of some genres during the eighth century. Thus, the most important task in correcting Obayd's anthology is to separate the original works from the works that have been mistakenly attributed to him. Although examining the works attributed to Obayd Zakani has attracted researchers for a long time, there are still many ambiguous points that should be addressed. From the many works attributed to Obayd, five are selected here including "Maktub-e Qalandarān", "Ta'rifāt-e Mollā Dopiyāza", both of which can be seen in most editions of Obayd's anthology, Fāl-nāmas, which were first published in the last edition of the anthology, "Sharh al-Caqmini", and "maqāmāt". These have been attributed to Obayd in some studies. They are in different genres but are not equally known; each has its own characteristics. Considering these differences, this paper seeks to investigate the attribution of these works to Obayd Zakani by examining the existing manuscripts, stylistics evidence and historical backgrounds. It is concluded that Fāl-nāmas is correctly attributed to Obayd, while the others are mistakenly considered to be his works.

Keywords: Obayd Zakani, 8th century poetry, Attributed works, Historical criticism, Handwritten manuscript.

* Date of receiving: 2020/6/1

Date of final accepting: 2021/3/1

1 - email of responsible writer: farzam.haghghi@yahoo.com

فصلنامه علمی کاوش‌نامه

سال بیست و دوم، پاییز ۱۴۰۰، شماره ۵۰

صفحات ۱۷۸-۱۴۹

DOR: [20.1001.1.17359589.1400.22.50.5.9](https://doi.org/10.1001.1.17359589.1400.22.50.5.9)

بررسی انتساب چند اثر به عیبید زاکانی*

(مقاله پژوهشی)

دکتر فرزام حقیقی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

عیبید زاکانی (وفات: ۷۷۲ هـ. ق) در ژانرهای گوناگونی طبع آزمایی کرده است. از این منظر، کلیات او یکی از غنی‌ترین مجموعه‌ها در تاریخ فرهنگ ایران است و به دلیل همین تنوع، آثار بسیاری را در انواع ادبی گوناگون به وی منسوب کرده‌اند. روشن است که این آثار بر پژوهش در زندگی، اندیشه و آثار عیبید و به تبع آن بر پیدایش و دگرذیسی برخی از ژانرها در تاریخ ادب فارسی در سده هشتم تأثیرگذار بوده‌اند. از این رو، یکی از مهم‌ترین کارها در تصحیح کلیات عیبید و پژوهش در باب آرای وی تفکیک آثار اصیل از آثاری است که به اشتباه به او منسوب شده‌اند.

هرچند موضوع آثار منسوب به عیبید زاکانی از گذشته، محل توجه محققان بوده است، اما هنوز نکات مبهم درین باره فراوان است. در این پژوهش، از خیل آثاری که به عیبید منسوب است، پنج اثر را برگزیده‌ایم: «مکتوب قلندران» و «تعریفات ملا دوپیازه» که هر دو در اکثر چاپ‌های کلیات عیبید آمده‌اند. فال‌نامه‌ها که برای نخستین بار در آخرین تصحیح کلیات عیبید منتشر شدند و «شرح الجغمینی» و «مقامات» که برخی آنها را از عیبید دانسته‌اند. این آثار از انواع گوناگون و با شهرتی متفاوت هستند و هریک ویژگی‌های خاص خود را دارند و آگاهی‌ها و منابع درباره هر کدام متفاوتند. ما با توجه به این تفاوت‌ها و با بهره از پژوهش‌های پیشینیان و برخی منابع دیگر می‌کوشیم انتساب این آثار به عیبید زاکانی را براساس دستنویس‌ها، قرائن سبک‌شناسی و زمینه تاریخی، بررسی کنیم که در نهایت، با بررسی‌ها، انتساب فال‌نامه‌ها را به عیبید درست و انتساب «مکتوب قلندران»، «تعریفات ملا دوپیازه»، «شرح الجغمینی» و «مقامات» به او را نادرست می‌دانیم.

واژه‌های کلیدی: عیبید زاکانی، شعر سده هشتم، آثار منسوب، نقد تاریخی، نسخه خطی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۱۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۲/۱۱

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: farzam.haghighi@yahoo.com

۱- مقدمه

عبید زاکانی در ادب فارسی و در میان توده‌های مردم به خاطر طنزش به شهرت و محبوبیت بسیار رسیده است. با نگاهی دقیق‌تر می‌توان گفت نوآوری وی، همراه با زبان ساده و طرح مضامینی که جامعه ایرانی کمتر به شنیدن آنها عادت داشته است، کلیات وی را به یکی از محبوب‌ترین آثار در میان فارسی‌زبانان بدل کرد. پس عجیب نیست اگر در درازای سده‌ها آثار بسیاری را به وی خوانده باشند. بالطبع، این آثار بر پژوهش در زندگی و آثار عبید، ادبیات فارسی و حتی تاریخ فرهنگ در ایران تأثیرگذار هستند؛ چراکه برخی از این آثار نخستین نمونه‌ها در ژانر خود در ادب فارسی و در عین حال بازتاب‌دهنده بخشی از فرهنگ مردمان عصر خود هستند و از این رو، شناخت اصالت یا نادرستی انتساب این آثار به عبید زاکانی افزون بر مطالعات ادبی به درک بهتر ما از فرهنگ مردمان این سرزمین در سده‌های دور کمک می‌کند.

در اینجا، براساس دستنویس‌ها، قرائن سبک‌شناسی و زمینه تاریخی به بررسی انتساب این آثار به عبید زاکانی می‌پردازیم. هرچند این موضوع از گذشته محل توجه محققان بوده است، اما هنوز نکات مبهم درین باره فراوان است. ما از خیل آثاری که به عبید منسوب است، پنج اثر را برگزیده‌ایم: «مکتوب قلندران» و «تعریفات ملا دوپیازه» که هر دو در اکثر چاپ‌های کلیات عبید آمده‌اند. فال‌نامه‌ها که برای نخستین بار در آخرین تصحیح کلیات عبید منتشر شدند و «شرح الجغمینی» و «مقامات» که برخی آنها را از عبید دانسته‌اند.

تذکره‌ها نخستین منابعی هستند که اثری را، در معانی و بیان، به عبید منسوب کرده‌اند (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲، ۲۸۸؛ فخرالدین علی صفی، ۱۳۶۲، ۳۲۹؛ امین احمد رازی، ۱۳۷۸، ۱۳۲۱). صرف‌نظر از روایت افسانه‌گون این منابع، چنین اثری از دیگر آثار عبید فاصله بسیار دارد، اما هستند آثاری که شباهت بیشتری با دیگر آثار او داشته باشند. برخی از آنها در فهرست نسخه‌های خطی باقی‌مانده‌اند (ر.ک.: درایتی،

۱۳۸۹، ۷۶۴-۷۶۵)، به برخی، چنانکه خواهد آمد، منابع گوناگون اشاره‌هایی کرده‌اند و برخی حتی به کلیات وی راه یافته‌اند.

ما از میان آثار منسوب به عید پنج اثری را که شهرت بیشتری یافته‌اند، بررسی می‌کنیم: «مکتوب قلندران» و «تعریفات ملا دوپپازه» که بارها در کلیات عید زاکانی منتشر شده‌اند، فال‌نامه‌ها که تنها در کلیات مصحح محجوب آمده‌اند، «شرح الچغمینی» که تاکنون منتشر نشده و «مقامات» که دستنویس آن به دست نیامده است.

پیشینه پژوهش

ادوارد براون (Edward Browne) پس از بحث درباره عید زاکانی نوشته است:

«... درباره عید زاکانی سخن را به درازا کشیدیم و بیش از آنچه طلاب ادب فارسی او را مستحق بدانند در باب او بحث کردیم، زیرا با وجود همه بدزبانی به علت قوه ابتکار و جسارت کلام، عید را نزد من شأنی رفیع و مقامی بلند است و بیش از آنچه تاکنون درباره او بحث کرده‌اند وی را مستحق تحقیق و مطالعه می‌دانم» (براون، ۱۳۳۹، ۳۳۹-۳۴۰).

مسیو فرته (Ferte)، مدتی قبل از نوشته براون، برای نخستین بار، آثار عید را در کتابی با عنوان «منتخب لطایف مولانا نظام‌الدین عید زاکانی» (۱۳۰۳ ق.) گردآورد. فرته از پنج اثری که در این مقاله بررسی خواهند شد، «مکتوب قلندران» (عید زاکانی، ۱۳۰۳ ق.)، «تعریفات ملادوپپازه» (همان، ۱۲۴-۱۲۷) را با قید «جهت مناسبت با تعریفات عبیدی افزوده شد» (همان، ۱۲۴) در این مجموعه آورد.

هرچند در متن این کتاب چند باری از تصحیح آثار عید و دستنویس‌های آن سخن به میان آمده است (همان، ۵-۶؛ ۱۲۳) اما جز جمله «جهت مناسبت ...» درباره «تعریفات ملادوپپازه» هیچ بحثی در انتساب این آثار به عید زاکانی نیامده است.

پس از او، عباس اقبال آشتیانی «کلیات عبید زاکانی» (۱۳۲۱) را منتشر کرد. کار اقبال تنها بر محور آثار منظوم عبید بود. هرچند او فال‌نامه‌ها را به تلویح از آثار عبید زاکانی دانست؛ اما از چاپ «فال‌نامه و حوش و طیور» که مجموعه‌ای از رباعی‌های فارسی هستند (همو، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح، صص یو-یز)، سر باز زد. ایشان بنا بر نوشته میرزا عبدالله افندی در *ریاض‌العلماء*، مقاماتی برای عبید نیز قائل شد (همان، صص یز-یح).

ناشران بعدی بدون تغییر چندانی در متن، چاپ اقبال و فرته را با یکدیگر ادغام و در ذیل عنوان *کلیات عبید زاکانی* منتشر می‌کردند - رویه‌ای که تا امروز هم ادامه یافته است. جابلقا دادعلیشایف، چند دهه بعد از چاپ اقبال، در تصحیح مجدد «آثار» عبید (۱۹۹۱) برای نخستین بار نشان داد که «تعریفات ملادوپپازه» از عبید نیست (همو =هم‌او)، ۱۹۹۱، مقدمه مصحح، صص دو-سه)، بلکه از عبدالؤمن دهلوی است، با این حال، به ابهامات و تناقضات این فرض پرداخت. او درباره دیگر آثار مورد بحث در نوشته حاضر نیز به همان راه اسلاف خود رفت: «مکتوب قلندران» (همان، ۲۰۱-۲۰۲) را بازنشر کرد، و از بحث درباب سایر آثار کناره گرفت.

آخرین و بلندترین گام در تصحیح و شناساندن آثار عبید را محمدجعفر محجوب برداشت. ایشان در مقدمه *کلیات عبید زاکانی* (۱۹۹۹)، که تا امروز منقح‌ترین چاپ این متن به شمار می‌آید، به این آثار پرداخته است. محجوب ازین میان تنها «مکتوب قلندران» (همو، ۱۹۹۹، ۲۹۷-۲۹۸) را از عبید دانست و انتساب «تعریفات ملا دوپپازه» و فال‌نامه‌ها به وی را رد کرد (همان، مقدمه مصحح، صص xciii-xviii).^۱

محجوب هرچند کتاب دادعلیشایف را ندیده بود؛ اما او نیز به همین نتیجه رسیده بود که «تعریفات ملادوپپازه» نمی‌تواند از عبید باشد و آن را در *کلیات مصحح* خود نیاورد. ایشان هرچند درباره فال‌نامه‌ها نیز همین داوری را داشت، اما متن آنها را برای نخستین بار تصحیح و منتشر کرد (همان، ۳۴۷-۳۷۳).

پس از محبوب، حسن چفتچی در «یک اثر ناشناخته از عبید زاکانی: شرح الجغمینی» (ایران‌شناسی: زمستان ۱۳۷۸)، رساله‌ای تازه را، بر پایه دستنویسی تازه‌یاب، معرفی کرد و اثری تازه را به مجموعه آثار منسوب به عبید افزود - ادعایی که تا امروز، بررسی نشده است.

سایر پژوهش‌هایی نیز که تا امروز بر آثار عبید انجام گرفته است، درین باب طرح تازه‌ای نینداخته و همه پیرو مصححان آثار عبید بوده‌اند. متأسفانه پس از گذشت نزدیک به یک سده، هنوز هم می‌توان با نوشته براون درباره بی‌توجهی به آثار عبید موافق بود - خاصه در موضوع انتساب این آثار به عبید زاکانی. روشن شدن نسبت این آثار به عبید در نهایت به دقت و غنای بیشتر پژوهش‌ها در باب او و خاصه به درک بهتر پیدایش و دگردیسی برخی ژانرهای فرعی در ادب فارسی می‌انجامد.

از آنجا که بحث ما درباره پنج اثر معین است، برای رعایت انسجام بیشتر مقاله، بحث انتقادی و دقیق‌تر در باب پیشینه را در آغاز مبحث مربوط به هر اثر می‌آوریم.

فال‌نامه‌ها

نخستین چاپ آثار عبید زاکانی را فرته منتشر کرد (استانبول: ۱۳۰۳ ق). وی فال‌نامه‌ها را در چاپ خود نیاورد و اشاره‌ای نیز به آنها نکرد. احتمالاً، او به آنها دسترسی نداشته است، پس از او، عباس اقبال در مقدمه خود بر کلیات عبید، این فال‌نامه‌ها را معرفی کرده است. اقبال «فال‌نامه طیور» را همراه با «فال‌نامه وحوش» یک اثر در نظر گرفته و آن را «فال‌نامه وحوش و طیور» معرفی کرده و «شامل ۶۰ رباعی» دانسته است (همو، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح، صص یو-یز).

ایشان درباره «فال‌نامه بروج» نوشته است: «در غالب نسخ قدیمه فال‌های هر برج آن با صورت آن برج همراه است. این رساله تاکنون به طبع نرسیده» (همان، ص یو) و

در باب «فال‌نامه و حوش و طیور» نیز نوشته: «این فال‌نامه نیز مانند فال‌نامه بروج در نسخ قدیمه مصور است و تا به حال هم چاپ نشده» (همان، ص یز). اقبال به رغم تصریح بر چاپ نشدن این آثار، آنها را در دیوان چاپی خود نیامورد؛ احتمالاً به این دلیل که آنها جزو آثار جدی عبید که تصحیح کرده بود، قرار نمی‌گرفتند. پل اسپراکمن (Paul Sprachman)، نخستین کسی است که درباره فال‌نامه بروج تحقیق کرد. او این اثر را به عنوان یکی از آثار قطعی عبید در نظر گرفت و در پژوهش خود، به ساخت ادبی آن توجه نشان داد و زمینه ذهنی و اجتماعی آن را کاوید (اسپراکمن، ۱۳۵۸ الف، ۲۳۳-۲۳۷؛ همو، ۱۳۵۸ ب، ۷۳۸-۷۴۶). سال‌ها پس از نوشته اسپراکمن این سه فال‌نامه در کلیات مصحح دکتر محبوب منتشر شدند (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۴۷-۳۷۳).

«فال‌نامه طیور» در این چاپ شامل ۲۰ رباعی (همان، ۳۴۷-۳۵۱) و «فال‌نامه و حوش» شامل ۳۰ رباعی است (همان، ۳۵۳-۳۵۹) و این نشان می‌دهد دستنویس مورد استناد اقبال - که آن را مشخص نکرده است - ۱۰ رباعی در این بخش بیشتر داشته است. «فال‌نامه بروج» (همان، ۳۶۱-۳۷۳) به نثر تهیه شده و با یک مقدمه آغاز شده است که نویسنده در آن قاعده استفاده از فال‌نامه را همراه با مثالی توضیح داده است. سپس در دوازده فصل که هر یک به نام ماهی است احوال صاحب‌فال را توضیح داده است. هر فصل نیز دوازده خانه دارد، پس در مجموع این فال‌نامه ۱۴۴ خانه دارد. هر فصل با بندی مسجع آغاز می‌شود، عبارت نخست که از چند کلمه هم تجاوز نمی‌کند، عمدتاً به عربی و بقیه آن به فارسی است. پس از آن، درجه برج، دیو و عفریت صاحب آن، شرح احوال صاحب‌فال به نقل از حکیم و در پایان هر فصل نیز یک رباعی آمده است. محبوب انتساب این آثار به عبید را «بسیار مورد تأمل» دانسته است (همان، مقدمه مصحح، ص xxxi و lxxviii)؛ چرا که این آثار تنها در دستنویس مهدوی^۲ و «صورتی

ناقص‌تر» از «فال‌نامه و حوش» در دستنویس بریتانیا (کتابت حدود هزار هجری) آمده است (همان).

به اجمال، می‌توان گفت سبک و نوع بیان این فال‌نامه‌ها از دیگر آثار عبید دور نمی‌نمایند. هیچ بیتی و هیچ عبارتی در این آثار نیست که از هزل خالی باشند. در این میان، صاحب‌فال در بهمنی از انواع فحش‌هایی که به وی و زن و فرزندش داده شده است، یا بلاهای جنسی که برای ایشان در طالع دیده شده، مدفون می‌شود؛ با این تفاوت که در «فال‌نامه طیور» و «فال‌نامه و حوش» بیشتر خود صاحب‌فال مورد هجمه بوده است و در «فال‌نامه بروج» اطرافیان.

یکی از شباهت‌های این فال‌نامه‌ها به دیگر آثار عبید پررنگ بودن «ریش» در هر سه فال‌نامه است. برای نمونه گوینده این فال‌نامه‌ها در بیش از ده رباعی در «فال‌نامه طیور» و «فال‌نامه و حوش» (همان، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۸) و در اکثر فصل‌های «فال‌نامه بروج» (همان، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۰) به ریش و سبب صاحب‌فال تاخته است (رک اسپراکمن، ۱۳۵۸، ۷۴۶). امری که خود یادآور «ریش‌نامه» است. در «فال‌نامه بروج» به «باباکوهی» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۶۲)^۳ و «خان کارزین گرمسیر شیراز» (همان، ۳۷۰)^۴ نیز اشاره شده است که نشان از آشنایی نویسنده این فال‌نامه با شیراز، شهری که عبید سال‌ها در آن زیسته بود، دارد.

به همه اینها باید افزود که شعری پنج بیتی نیز در کلیات عبید در وصف فال آمده است که بنا به نوشته همایون فرخ، اصل آن به خط عبید در پشت مصحفی آمده است: چون ز بهر فال بگشایی کتاب از عبید آن فال را بگشا جواب^۵ (همان، ۱۲۵)

نتیجه این که نمی‌توان به صرف کم تکرار بودن فال‌نامه‌ها در دستنویس‌ها، انتساب آن‌ها را به عبید رد کرد. با توجه به قرابت‌های این آثار با دیگر نوشته‌های عبید و آشنایی

نویسنده «فال‌نامه بروج» با شیراز، می‌توان انتساب فال‌نامه‌ها به عبید زاکانی را بسیار محتمل دانست.

مکتوب قلندران

در همه چاپ‌های کلیات عبید دو نامه دیده می‌شوند. در چاپ فرته، این نامه‌ها بدون عنوان هستند (فرته، ۱۳۰۳ق.، ۱۲۲-۱۲۳)، در چاپ اتابکی با عنوان «رساله مکتوبات» (اتابکی، ۱۳۴۳الف، ۳۱۰-۳۱۱) در چاپ افشار با عنوان «نامه قلندران» (افشار، ۱۳۵۱، ۵۵-۵۶) و در چاپ دادعلیشایف و محجوب با عنوان «مکتوب قلندران» (دادعلیشایف، ۱۹۹۱، ۲۰۱-۲۰۲؛ همو، ۱۹۹۹، ۲۹۷-۲۹۸) منتشر شده‌اند، اما در این میان نکته‌ای قابل توجه دیده می‌شود و آن این که نامه‌ها در سه چاپ اخیر، درست در میان «رساله دلگشا» آمده‌اند.

مصححان در این کار از دستنویس‌هایی که در اختیار داشته‌اند، تبعیت کرده‌اند. این نامه‌ها در چهار دستنویس و در هر چهار در میان «رساله دلگشا» آمده‌اند: دستنویس تاجیکستان (همو، ۱۹۹۱، مقدمه مصحح، ص چهار؛ همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح، ص IX)، در «منتخباتی از آثار عبید زاکانی» ۸۶۸ق. ۷ (همو، ۸۶۸ق.، برگ ۳۱ب-۳۲ب؛ همو، ۱۳۵۱، ۵۵-۵۶)، در دستنویس موزه بریتانیا کتابت ۱۲۵۳ق. (همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح، ص XXXII) و دستنویس -ظاهراً سده دهم- موزه بریتانیا (همان، ص XXXIV). دستنویس نخست در اختیار دادعلیشایف و محجوب بوده است. دستنویس دوم را ایرج افشار حروفچینی و منتشر کرده و محجوب از چاپ ایشان در تصحیح خود استفاده کرده است. دو دستنویس دیگر را تنها محجوب در چاپ خود دیده است. فرته دستنویس مورد استفاده خود را معرفی نکرده است و از همین رو نمی‌توان درباره جایگاه این نامه‌ها در آن صحبت کرد. در دیگر دستنویس‌ها این دو نامه نیامده است، اما چرا این نامه‌ها فقط در این دستنویس‌ها و آن هم در میان «رساله دلگشا» آمده‌اند؟

در آغاز باید گفت عبید در آثارش به قلندران توجه فراوان داشته است، در «رسالة دلگشا» از رندی ایشان حکایاتی آورده است (همان، ۳۰۶، ۳۰۹) و در «صد پند» در مواجهه ایشان با صاحب ریش، آورده است که: «قلندران صباحی (=صبحی) زده، چون بر او گذرند به گلبانگ گویند هلاهاب» (همان، ۳۳۵) و از همه بالاتر عبید بارها خودش را به قلندری معرفی کرده است (همان، ۸۱، ۹۴، ۹۵). پس عجیب نیست اگر دو نامه این طبقه را در آثار وی ببینیم.

براون این نامه‌ها را نمونه‌ای از «منشآت عامیانه و غیرقابل فهم و پر از اغلاط صرفی و نحوی» و هدف عبید را تمسخر آن دو قلندر نام برده در نامه دانسته است (براون، ۱۳۳۹، ۳۳۹). فریتس مایر (Fritz Meier) نیز به تبع وی این نامه‌ها را «مکاتبه ابداعی» عبید دانسته که با آن «سبک نامه‌نگاری قلندران» را به سخره گرفته است (مایر، ۱۳۷۸، ۵۸۴).

شفیعی کدکنی که این دو نامه را در کتاب «قلندریه در تاریخ» منتشر کرده (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ۳۷۳-۳۷۵) با دیدی مشابه نوشته است:

«ظاهراً در قرن هشتم، الگوی سبکی قلندریان در نامه‌نگاری میدانی شده بوده است برای اظهار قریحه اصحاب طنز. عبید زاکانی که خود فرد اکمل این گروه است درین دو نامه به چنین آزمونی دست زده است» (همان، ۳۷۳).

اما آیا واقعاً سبک این نامه‌ها میدانی «برای اظهار قریحه اصحاب طنز» بوده است؟ شفیعی کدکنی در همین کتاب، چند نامه دیگر از قلندران را منتشر کرده است (همان، ۳۶۹-۳۷۲، ۳۷۶-۳۸۵)، واژگان و تعبیر مشترک میان آن دو نامه‌ای که به عبید خوانده‌اند و این نامه‌های دیگر بسیار روشن است. حتی ایشان، خواننده را در پانوشت دو نامه منسوب به عبید چند باری به «فرهنگ پایان کتاب» ارجاع داده است (همان، حاشیه ۳۷۴). این خود نشانه‌ای از این می‌تواند بود که این نامه‌ها حداقل در لفظ و مفاهیم یکسانند و تفاوت ماهوی ندارند.

شفیعی‌کدکنی در جایی دیگر از همین کتاب *قلندریه در تاریخ نظری متفاوت* دارد: «یکی از مکاتیب قلندری که از برکت هنر عبید زاکانی بیشترین شهرت را در نوع خود به دست آورده است، نامه‌ای است که در دیوان عبید زاکانی با عنوان انشاء شهاب قلندر نوشته شده است. بیشترین احتمال همواره این بوده است که این نامه و پاسخ آن را که به نام جلال‌الدین بن حسام الهروی است، عبید خود پرداخته و قصدش نقیضه‌سازی (Parodi) مکاتیب قلندریه بوده است؛ ولی این احتمال چندان قوی نیست، زیرا این شهاب قلندر هویتی کاملاً تاریخی داشته است و از مشاهیر عصر بوده است. ابن بطوطه از این شیخ شهاب‌الدین قلندر یاد می‌کند و تاریخ وفات او را ۷۲۶/۷۲۵ ذکر می‌کند [...] نام این شهاب‌الدین قلندر شهاب بن علی بن کمال سمنانی بوده است و او یکی از شاعران شیعی قرن هشتم و آغاز قرن نهم بوده است»^۸ (همان، ۲۵۳-۲۵۴).

ایشان درباره قلندر دیگر، جلال‌الدین بن حسام الهروی، چیزی نیفزوده است، اما مهران افشاری حدس زده که وی چه بسا صاحب همان مثنوی *قلندرنامه‌ای* باشد که به امیر حسینی هروی (متوفی ۷۱۸ ق.) نسبت داده‌اند (افشاری، ۱۳۹۱، ۱۴۵)^۹.

چند نکته این حدس را تقویت می‌کند، نخست این که *مجمع‌الفصحا* (تألیف ۱۲۸۸ ق.) قدیمی‌ترین منبعی است که این اثر را به حسینی هروی نسبت داده است (مایل هروی، ۱۳۴۴، ۵۰؛ انصاری، ۱۳۷۰، ۱۵۴). دیگر این که در این مثنوی که تنها نزدیک به پنجاه بیت آن در دسترس است، آمده:

خورشید سپهر عزّ و تمکین	فرزانه شهاب ملت و دین
سلطان قلندران عالم	سلطان قلندران عالم
تا دهر بود، بقای او باد	اخلاص من و صفای او باد

(همان، ۱۵۶)

اما «شهاب ملت و دین» کیست؟

دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲، ۲۲۲-۲۲۳) امیر حسینی هروی را از مریدان و معاصران شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (متوفی ۶۳۲ ق.) معرفی کرده است. به رغم این همان‌طور که نشان داده‌اند، امیر حسینی هروی، هرچند سهروردی را ستوده، نمی‌توانسته شاگرد مستقیم او باشد (مایل هروی، ۱۳۴۴، ۲۵؛ امیر حسینی هروی، ۱۳۷۱، مقدمه مصحح، ۳-۴). امیر حسینی هروی در *کنز‌الرموز* نیز از «روضه او» سخن گفته است: روضه او معدن انوار باد نقد وقتش با خدا دیدار باد (همان، ۲۳)

آیا ممکن است این شهاب‌الدین، همان‌طور که قاسم انصاری نیز حدس زده، شهاب‌الدین قلندر باشد؟ (انصاری، ۱۳۷۰، ۱۵۷) اگر این حدس صائب باشد، احتمال این‌که حدس افشاری نیز تأیید شود، بسیار بالا می‌رود. شاید با دست‌یافتن به مستندات بیشتر ثابت شود که سراینده این *قلندرنامه* جلال‌الدین بن حسام الهروی است.

با روشن‌شدن هویت تاریخی شهاب‌الدین قلندر و جلال‌الدین بن حسام الهروی نامه نوشتن این دو به یکدیگر با زبان گروهی که بدان منتسب‌اند، معمول می‌نماید.^۱ نکته دیگر این‌که اگر به طنز در دو نامه منسوب به عبید قائل باشیم، به دلیل شباهت همه این نامه‌های قلندری با یکدیگر، بناگزیر، می‌بایست این فرض را درباره دیگر نامه‌ها نیز صادق بدانیم. به گمان ما «طنز» دانستن این نامه‌ها نتیجه بی‌توجهی به ویژگی‌های زبان قلندران است. ناآشنایی کاتبان با این زبان نیز آسیب بسیار به آنها زده است، تا جایی که در نظر نخست این نامه‌ها «غیرقابل فهم» به نظر رسیده‌اند.

از مقایسه این دو نامه در *کلیات عبید چاپ محبوب* با چاپ آن در *قلندریه در تاریخ*، بخشی از این دستبرد و آسیب کاتبان آشکار می‌شود. هرچند مجموع این دو نامه بیش از سی سطر نیست، اما بیش از ده اختلاف تأثیرگذار بین متن این دو چاپ دیده می‌شود. حتی چند عبارت این نامه‌ها از چاپ *قلندریه در تاریخ* حذف شده است که در

انتقال معنا ایجاد اختلال و ابهام کرده است؛ تا جایی که جمله آخر از نامه اول در این کتاب یکسره خالی از معنی می‌نماید.^{۱۱}

حال، می‌توان به پرسش بالا بازگشت، چرا این نامه‌ها فقط در این دستنویس‌ها و به نوشتهٔ محجوب «بر طبق معمول تمام دستنویس‌های این رساله» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ص Ixxxii) این دو نامه در میان «رساله دلگشا» آمده‌اند؟

البته، نمی‌توان پاسخی متقن داد، اما بعید نیست که مثلاً کاتبی برای نخستین بار این دو نامه را به اشتباه وارد این رساله کرده باشد، و کاتبان بعدی به تبعیت وی این نامه‌ها را رونویس کرده باشند. به گمان ما، با توجه به هویت تاریخی شهاب‌الدین قلندر و سبک شناخته و خاص نامه‌های قلندری، این دو نامه را باید از آثار عبید زاکانی بیرون دانست.

تعریفات ملا دوپیازه

فرته این رساله را در چاپ خود از مثنورات عبید (عبید زاکانی، ۱۳۰۳ ق، ۱۲۴-۱۲۷)، همراه با «ملحقات» و «از کتب افرنجیه نقل شده» آورد (همان، ۱۲۷-۱۲۸).

در عنوان این «تعریفات» در چاپ فرته آمده است:

«تعریفات ملا دو پیازه [کذا] که به جهت مناسبت با تعریفات عبیدی افزوده شد»

(همان، ۱۲۴).

بعدتر مثنورات عبید را از چاپ فرته برای تکمیل چاپ اقبال، که تنها شعرها را در برداشت، افزودند. از آن پس این چاپ و ویرایش اتابکی از آن، به محبوبترین چاپ‌های عبید بدل شدند و بالطبع، همهٔ این چاپ‌ها «تعریفات ملا دوپیازه» و دو بخش «ملحقات» و «از کتب افرنجیه...» را در برداشتند (همو، ۱۳۴۰، بخش دوم، ۱۶۳-۱۶۸؛ همو، ۱۳۴۳ الف، ۳۲۲-۳۲۸).

در چاپ‌های بعدی عبارت آغازین تعریفات در چاپ فرته حذف شد (همو، ۱۳۴۰، بخش دوم، ۱۶۳؛ همو، ۱۳۴۳ الف، ۳۲۱).

و احتمالاً همین زمینه را برای پذیرش این اثر در ذیل آثار عبید فراهم‌تر کرد.

اما این اثر از کیست؟

محجوب درباره این رساله نوشته است:

«تعریفات ملا دوپیاژه مربوط به عصر صفوی یا بعد از آن و در هر حال، زاده دوره‌ای است که تشیع در ایران رسمیت یافته است؛ چه در ضمن تعریف‌های آن می‌بینیم که النَّخْلَف را سید سنی تعریف کرده‌اند. افغان به جاهل و قزلباش به خداوند کش می‌رساند که این تعریفات می‌بایست در اواخر و یا پس از پایان یافتن دوران صفوی تدوین شده باشد» (همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح، صص XXX-XXXI)

دادعلیشایف، اما پیش از آن، در مقدمه چاپ تاجیکستان پاسخ دقیق‌تری به این

پرسش داده بود:

«در بعضی موارد دیگر، کاتبان نسخات قلمی اثرهای نثری و نظمی این یا آن شاعران و نویسندگان آتی را همچون تألیفات عبید به آثار او وارد کرده‌اند. به عبید زاکانی نسبت‌دادن و در ضمن آثار او آوردن رساله تعریفات دانشمند معروف آخر عصر هفده و اول عصر هجده هندوستان عبدالمؤمن دهلوی ملقب به دوپیاژه گواه روشن این ادعاست. معلومات در تذکره «روز روشن» دایر (Dier) به حیات و آثار دوپیاژه ثبت گردیده، درستی این فکر را تأیید می‌کند:

«ملا عبدالمؤمن دهلوی معروف به ملا دوپیاژه ابن ملا ولی محمد. از هرگونه علم و فضل بهره‌وفی و نصیبه کافی ربوده و در زبان‌دانی ترکی، فاقدالعدیل بوده. بس که سخریه و مزاح بر طبعش غلبه داشت، فضائل علمیه‌اش شهرت نیافت. عمری به رفاقت نواب آصف‌جاه نظام‌الملک بهادر فتح جنگ به سر برده، در قصبه هندیاهرده که به فاصله یکروزه راه از قصبه چهپانیز از اعمال ملک بهوپال واقع است، ودیعت حیات به

موکلمان اجل سپرده، مزارش همان‌جاست [...] اتراک عالمگیری لغت ترکی ازوست در وی به مدح شاه گفته [...] و النامیه ملا طرفه رساله‌ای است که برای تنزه طبایع اصحاب شوق و تنشیط خواطر ارباب ذوق تمامه درین مقام حواله‌خامه می‌شود»^{۱۲}.

پس از این تذکرات، مؤلف تذکره، متن کامل رساله‌النامیه ملا دوپیازه را می‌آرد که متن آن از متن در استامبول [که] به نام عبید زاکانی چاپ شده، تفاوتی ندارد. این حالت به آن دلالت می‌نماید که رساله مذکور دوپیازه یا در قرون پیشین از طرف کاتبان و یا هنگام به چاپ آماده ساختن آثار عبید زاکانی از جانب تهیه‌گر متن به کلیات وی داخل شده است» (همو، ۱۹۹۱، مقدمه مصحح، صص ۲-۳).

از آنچه گذشت مشخص شد که «رساله تعریفات ملا دوپیازه» از عبید نیست؛ اما باید دید نویسنده این رساله، یعنی ملا عبدالؤمن دهلوی یا ملا دوپیازه در چه زمانی می‌زیسته است؟

منابع مرجع در این باب چیزی افزون ندارند. خیامپور در فرهنگ سخنوران (خیامپور، ۱۳۶۸، ۳۴۵) در ذیل «ملا دو پیازه دهلوی» به تذکره روز روشن و الذریعه ارجاع داده است، نوشته تذکره که نقل شد، و اساس نوشته الذریعه (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ ق، ۳۳۰) نیز نوشته روز روشن است. ولی‌الله درودیان در حاشیه گزیده‌ای که از عبید ترتیب داده است سال تولد ملا دوپیازه را ۱۲۷۹ ق. نوشته است (عبید زاکانی، ۱۳۷۷، حاشیه ۱۲۶). به نظر می‌رسد ایشان تاریخ تولد صبا مؤلف تذکره روز روشن را با تاریخ تولد ملا دوپیازه خلط کرده باشد. با وجود قلت آگاهی‌ها درباره ملا دوپیازه، نشانه‌هایی در رسیدن به زمان حیات وی در دست است.

از آثار ملا دوپیازه دستنویس‌هایی در ایران نگهداری می‌شوند (درایتی، ۱۳۸۹، ۱۲۰۹). از میان آنها دستنویسی که تاریخی دقیق‌تر دارد «لغات» اوست که در «حدود ۱۱۱۸ ق.» تحریر شده است (همان، ۱۰۴۳). این رساله در حقیقت همان رساله معروف به «تعریفات ملا دوپیازه» است (میرجمال‌الدین محمد اکبرشاهی، کتابت حدود ۱۱۱۸

ق.، ۵۸۹-۵۹۰). افزون بر این، در همان متن تذکره روز روشن به «رفاقت» ملا دوپیازه با «نواب آصف‌جاه نظام‌الملک بهادر فتح جنگ» اشاره شده است. زمان حیات آصف‌جاه را ۱۰۸۲-۱۱۶۱ ق. نوشته‌اند (مجتبایی، ۱۳۷۴، ۴۱۶).

با این مقدمات، می‌توان فرض کرد که ملا دوپیازه در اواخر سده یازدهم به دنیا آمده و رساله خود را در اوایل سده دوازدهم نوشته است. به‌رغم این، در برخی از منابع نشانه‌هایی از حیات ملا دوپیازه در سده‌های پیش از این نیز دیده می‌شود (ر.ک.: موسوی طبری، ۱۳۹۱، ۳۷-۳۸). برای نمونه در *شاهد صادق* (تألیف ۱۰۵۹ ق.) پاره‌هایی از «تعریفات ملا دوپیازه» ذکر شده است:

«ملا دوپیازه گوید: الملازاده = کتاب‌فروش» (صادقی اصفهانی، ۱۳۹۳، ۱۰۸)

یا

«الطیب: پیک اجل؛ الییمار: تخته مشق طیبیان» (همان، ۲۰۵، ۱۳).

ذکر نام ملا دوپیازه و بخش‌هایی از رساله‌اش در کتابی تألیف ۱۰۵۹ ق. نشان می‌دهد که رساله ملا دوپیازه نمی‌توانسته در سده دوازدهم نوشته شده باشد. اگر نوشته تذکره روز روشن در دوستی ملا دوپیازه با آصف‌جاه صحیح باشد، ناگزیر باید به دو ملا دوپیازه در تاریخ ادبیات فارسی قائل شویم. یکی آنکه در بخشی از سده‌های یازدهم و دوازدهم زیسته و با آصف‌جاه دوست بوده است و دیگر ملا دوپیازه‌ای که پیش از این «رساله تعریفات» را نوشته است. و در این صورت مؤلف روز روشن در انتساب این رساله به ملا دوپیازه متأخر، دچار اشتباه شده است.

آنچه به پیچیدگی بیشتر این بحث می‌انجامد، خلطی است که در برخی از مدخل‌های این رساله با «تعریفات» عبید و آنچه فرته در چاپ خود به عنوان «ملحقات» منتشر کرده، روی داده است. صادقی اصفهانی چند بار از «تعریفات» عبید مدخل‌هایی را ذکر کرده است (همان، ۴۴، ۱۰۸، ۲۰۵) اما یک بار تعریفی از «تعریفات ملا دوپیازه»

(میرجمال‌الدین محمد اکبرشاهی، کتابت حدود ۱۱۱۸ ق.، ۵۹۰؛ عبید زاکانی، ۱۳۰۳ ق.، ۱۲۴) را به نام عبید آورده است:

«الما مکتب‌دار^{۱۴} = ماکیان چوژهدار» (صادقی اصفهانی، ۱۳۹۳، ۱۰۸)

نمونه‌ای دیگر از این خلط در متنی کهن‌تر نیز دیده می‌شود. واصفی در *بدایع‌الوقایع* در ذکر مجلسی در اواخر شوال یا اوایل ذی‌قعدة ۹۳۱ ق. (واصفی، ۱۳۵۰، ۱۷۲-۱۷۳) آورده است:

«مولانا خواجه‌علی مانند اجزای تقطیع کرده شعر خود پریشان و ابتر گشته، آغاز نامعقول گفتن کرده. گفت این نظم عربی است. فقیر گفتم که نظم عربی [فرع] آن است که موزون باشد تا او را نظم عربی توان گفت، غالباً ملازمان شما هزل عبید زاکانی را جد خیال کرده‌اید که گفته «الناموزون: شعر عربی». حضار مجلس آن چنان خندان شدند که مولانا مشارالیه به ضعف آن متأسف و حیران شد» (همان، ۱۷۷).

این تعریف در رساله «تعریفات» عبید در *سفینه انیس‌الخلوة و جلیس‌السّلوٰة* (ر.ک.: ادامه مقاله) و در چاپ‌های کلیات عبید از این رساله نیامده است. آن را در دستنویس «تعریفات ملا دوپپازه» کتابخانه مجلس و در متن آن رساله در تذکره روز روشن نیز نمی‌بینیم، اما این تعریف در چاپ فرته در بخش «ملحقات» آمده است (عبید زاکانی، ۱۳۰۳ ق.، ۱۲۷) و آن را در «مجموعه مسخره و مضحکه، کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۶۵۶۸» جزو «تعریفات ملا دوپپازه» دیده‌اند (موسوی طبری، ۱۳۹۱، ۳۵).

ما نویسنده «ملحقات» را نمی‌شناسیم؛ اما در آن رساله نشانه‌هایی از تازگی به چشم می‌آید.^{۱۵} بالطبع، این تعریف از رساله ملا دوپپازه هم نمی‌تواند باشد؛ چراکه مطمئناً زمان حیات او آن‌قدر عقب نمی‌رود که نوشته‌اش در *بدایع‌الوقایع* بیاید. پس ناگزیر -در صورت صحت ضبط *بدایع‌الوقایع* و درستی دستنویس‌ها- باید پذیرفت که لاقلاً این تعریف از عبید بوده است و بعدها در چاپ فرته از منشورات عبید در «ملحقات» و در «تعریفات ملا دوپپازه» دستنویس آستان قدس آمده است.

از آنچه گذشت می‌توان گفت «رساله تعریفات ملا دوپیازه» مسلماً از عبید نیست، اما ظاهراً بین دستنویس‌های «تعریفات» عبید، «رساله تعریفات ملا دوپیازه» و «ملحقات» چاپ فرته، که نمی‌دانیم از کیست و آن را از کجا آورده است، خلطی رخ داده است و پاره‌ای از مدخل‌های این رساله‌ها به هم آمیخته است.

شرح الجغمینی

برای نخستین بار حسن چفتچی در مقاله‌ای در مجله *ایران‌شناسی* دستنویسی را در کتابخانه سلیمانیه استانبول معرفی کرد که بنا بر اطلاعات آن مقاله، شرحی است از عبید زاکانی بر *الملخص فی‌الهیئه چغمینی* (متوفی حدود ۶۱۸ ق.).

همان‌طور که در مقاله نیز آمده است، هیچ یک از دستنویس‌های چاپ‌محبوب و البته سایر دستنویس‌ها و منابع دیگر خبری از این اثر عبید به دست نداده‌اند (چفتچی، ۱۳۷۸، ۸۷۳). این شرح به عربی و در ۱۰۳ برگ سیزده سطری به خط تعلیق و کاتب آن «محمد بن احمد» است (همان، ۸۷۶). تاریخ اتمام تألیف و کتابت دستنویس را گویا به عمد محو کرده‌اند (همان، ۸۷۵).

اما در ذیل عنوان آن، «هذا شرحُ چغمینی للفاضل، العُبیّد الزّاکانی»، مهری با این متن حک شده است:

هذا وقف سلطان الزمان الغازی سلطان سلیم خان بن سلطان مصطفی خان عفی عنهما
الرّحمن ۱۲۱۷» (همان، ۸۷۵).

پس این دستنویس در زمان سلطان سلیم سوم (۱۲۰۳-۱۲۲۲ ق.) به کتابخانه راه یافته است و با این همه «معلوم نیست که عبید در کجا و در کدام تاریخ این شرح یا حاشیه را نگاشته است (همان). بنا بر آنچه در آغاز رساله آمده است، نویسنده کتاب را در سه شب نوشته است (همان، ۸۷۶).

اما آیا عبید علاقه (=انگیزه) یا دانش نوشتن شرحی چنین را داشته است؟

عبید در اواخر عمر *اشجار و اثمار* (تألیف ۶۷۹-۶۹۱ ق.) علیشاه بن محمد بن قاسم خوارزمی معروف به علاء بخاری را در محرم ۷۶۷ ق. کتابت کرده است^{۱۱} (عبید زاکانی، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح، صص ز-ح). از آنجا که این دستنویس بعدها، به اسحاق، فرزند عبید، به میراث رسیده است، می‌توان گفت عبید آن را نه برای کسب درآمد که به احتمال بسیار به علاقه شخصی خویش کتابت کرده است.

با این فرض، دور نمی‌نماید که عبید آثار دیگری را نیز در این حوزه‌ها کتابت کرده باشد که تا امروز برای ما ناشناخته مانده‌اند. به رغم این اشارات عبید به دانش‌های گوناگون در شعر و نثرش بسیار اندک است. تا جایی که می‌توان آن را ویژگی سبکی آثار او قلمداد کرد. در این اشارات اندک شاید بیش از همه به نجوم توجه داشته است و البته آنچه هم آورده در حدود دانش‌های عمومی مردمان زمان خود بوده است. همانند نام بردن از ستارگان هر فلک (همو، ۱۹۹۹، ۷-۸)، برج‌ها (همان، ۱۲۹)، گشتن خورشید به دور زمین (همان، ۱۲، ۳۷) و ساکن بودن زمین (همان، ۳۸).

در باب عربی‌نویسی عبید نیز باید گفت وی تمامی «نوادرالامثال» و نیمی از «رساله دلگشا» را به عربی نوشته است، در شعر وی نیز مصرع و گاه بیت‌هایی (همان، ۴۰) به عربی دیده می‌شوند. وی برخی از آنها را از پیشینیان گرفته (همان، ۱۲۱، ۱۳۴) و برخی را خود سروده است (همان، ۵۳-۵۴، ۲۲۲). پس وی مسلماً توانایی نوشتن کتابی به عربی درین فن را داشته است، خاصه این‌که نمی‌دانیم مایه و پایه این کتاب تا کجاست. از آن بخش از «شرح الجغمینی» که در مقاله *ایران‌شناسی آمده* (چفتچی، ۱۳۷۸، ۸۷۶) نمی‌توان دآوری دقیقی درباره نثر این اثر داشت، اما می‌توان گفت سجع و موازنه‌ای شبیه به آنچه در مقدمه این رساله آمده است در «نوادرالامثال» و بخش عربی «رساله دلگشا» دیده نمی‌شود.

در کنار همه این دلایل له و علیه این انتساب از یک نکته نباید غافل ماند و آن محبوبیت عبید در عثمانی است. به نوشته مینوی در استانبول «نسخ عدیده از دیوان و

کلیات» عیب نگهداری می‌شود (مینوی، آذر ۱۳۳۶، ۴۰۳). بالطبع، وجود این «نسخ عیدیه» نشان از محبوبیت عیب در اعصار گذشته در نزد سلاطین عثمانی و مردمان آن سامان دارد. برخی از کهن‌ترین دستنویس‌های به دست آمده از آثار عیب در سرزمین‌های تحت سلطه عثمانی کتابت شده‌اند.

ملطوی در *انیس‌الخلوه و جلیس‌السلوه* «ریش‌نامه» و «رساله تعریفات» را قید کرده است (ملطوی، ۱۳۹۰، ص ۳۹۲-۴۰۲ پ؛ ۴۰۱ پ- ۴۰۶ پ). او سفینه‌اش را ظاهراً در اواخر سده هشتم در آناتولی گردآورده بوده است (همان، مقدمه کوشندگان، ۲۴-۲۵). اگر این آگاهی‌ها صحیح باشند، دو رساله آمده در این سفینه پیش از کهن‌ترین دستنویس شناخته‌شده عیب -دستنویس تاجیکستان ۸۰۷ ق.- کتابت شده‌اند و این خود گویای محبوبیت عیب در عثمانی در زمانی نزدیک به حیاتش است.

کلیات عیدی که برای سلطان محمد فاتح (حک ۸۴۸-۸۵۰؛ ۸۵۵-۸۸۶ ق.) کتابت شده است و اکنون در کتابخانه راغب پاشا نگهداری می‌شود (حسینی، ۱۳۹۲، ۷۹-۸۲) یکی دیگر از کهن‌ترین دستنویس‌های شناخته آثار عیب است که در عثمانی کتابت شده است.

مختصر این که «شرح‌الچغمینی» و سبکش از بوطیقای عیب فاصله دارد. این انتساب، به مثابه خبری واحد، حدود پنج سده بعد از درگذشت عیب، مطرح شده است. با توجه به زوده‌شدن تاریخ دستنویس و راه‌یافتن آن به کتابخانه سلطنتی بسیار محتمل است که در آن دست برده باشند و بنا به محبوبیت عیب در امپراطوری عثمانی آن را برای پیشکش به کتابخانه سلطان به عیب منسوب کرده باشند.

مقامات

میرزا عبدالله افندی در *ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء* نوشته است:

«... و منها کتاب مقاماته بالفارسیه علی محاذاه کتب المقامات لفحول العلما بالعریبه و کانت عندنا منها نسخه أيضا و يظهر منه فضله و تزلعه فی العلوم و توسعه فیها» (افندی، ۱۴۰۳ ق، ۲۹۳).

عبّاس اقبال درباره این مقامات نوشته است:

«بدبختانه از این کتاب مقامات فارسی [...] در هیچ جای دیگر نشانی یافت نشد و جای نهایت تأسف است اگر چنین نوشته نفیسی از دست رفته باشد» (عبید زاکانی، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح، صص یز-یح).

با اینکه در اکثر پژوهش‌ها در باب عبید به تأسی از نوشته اقبال از این رساله نیز سخن به میان آمده است، اما هیچ یک، به دلیل در دسترس نبودن دستنویس و ذکر از آن در منابع دیگر، نتوانسته‌اند بحث را جلو ببرند و تنها به ذکر کلیاتی در باب آن بسنده کرده‌اند. برای نمونه مجدالدین کیوانی نوشته است:

«متأسفانه در حال حاضر هیچ اثری ازین کتاب در جایی پیدا نیست. این که پاره‌ای از نوشته‌های عبید رنگ مقامه‌نویسی دارد، ممکن است مؤید ادعای مؤلف ریاض‌العلما باشد، به علاوه با توجه به این که نثر عبید بسیار نزدیک به نثر سعدی است؛ مقامات عبید اگر در دست می‌بود، ممکن بود شباهت نثر این دو را بهتر نشان دهد» (کیوانی، ۱۳۹۵، ۵۸۰).

همان‌طور که در این مقاله گذشت، به دلیل شهرت عبید زاکانی آثار گوناگونی را به وی خوانده‌اند و بسیار بعید است اثری از شاعر و نویسنده‌ای چنین شهیر در تاریخ ادبیات فارسی چنان گم شده باشد که حتی نامش را هیچ منبعی -جز اثری از آغاز سده دوازدهم- ذکر نکرده باشد. پشت این انتساب چه نهفته است؟ به گمان ما با درنگ در نوشته افندی می‌توان به این پرسش پاسخ داد.

در آغاز باید گفت که افندی شناخت دقیقی از عبید و زمانه‌اش نداشته است. او عبید را معاصر شاه طهماسب [صفوی] یا شاهان قبل از او دانسته است (افندی، ۱۴۰۳).

ق.، ۲۹۲-۲۹۳). پس با این مقدمه، هیچ بعید نیست که او در نسبت‌دادن اثری به عبید دچار اشتباه شده باشد؛ خاصه این‌که جز اشاره‌ای کلی به هزلیات و دیوان اشعار او چیزی در باب آثار عبید در کتابش نیاورده است. حال فرض را بر این می‌گذاریم که افندی به واقع اثری از عبید را دیده است، اما او چه چیز را پیش چشم داشته است؟ ابتدا باید دریابیم که مقصود افندی از «مقامات» چیست و آن چه نسبتی با آثار عبید دارد.

مقامه‌نویسان بزرگ ادب عرب بدیع‌الزمان همدانی، حریری و... هستند، آیا در آثار عبید می‌توان رگه‌هایی از علاقه به مقامه‌نویسی به سبک ایشان را دید؟ آیا نثر وی شباهتی به این آثار دارد؟

رساله‌های عبید بر حکایت استوار نشده‌اند. حکایات آمده در رساله‌های وی نیز کوتاه هستند و کمتر به هم ارتباط دارند^{۱۷}. شاید بلندترین حکایتی که او در رساله‌هایش آورده است حکایت «بوعلی سینا» در «رساله دلگشا» باشد که در چاپ محبوب در پانزده سطر آمده است (همو، ۱۹۹۹، ۲۸۶). نثر عبید نیز از لغات شاذ - که خاصه در مقامات حریری دیده می‌شود - عاری است. صنایع ادبی نیز در نثر او کمتر دیده می‌شوند.

اما «ریش‌نامه» با دیگر آثار عبید تفاوت دارد و از رساله‌های او تنها همین «ریش‌نامه» است که قصه‌ای واحد دارد. در این رساله صنایع لفظی و معنوی همانند سجع و موازنه، تشبیه و استعاره نسبت به دیگر رساله‌های عبید تشخیص دارند و می‌توانند نشان «فضل» نویسنده‌اش باشند. در این رساله هم تأثیر سعدی دیده می‌شود:

«در زمان ماضی ماهرویی بود که صبح جهان‌افروز روزنامه سعادت از نسخه چهره او پرداختی و شام طره طرار از سواد زلف او مایه رنگ و بوی خود ساختی» (همان، ۳۳۷)؛ یا:

«در اثنای این گفتگوی و غلوی این تک‌وپوی» (همان، ۳۳۲)؛ یا:

«یکی از آن عاشقان صادق و یاران موافق» (همان، ۳۳۸).

البته تأثیر سعدی در «ریش‌نامه» محدود به این موازنه‌های یادآور گلستان نیست. شیوهٔ مناظره‌گونهٔ این رساله «جدال سعدی با مدعی» را نیز به یاد می‌آورد (اسکات میثمی، ۱۳۸۹، ۳۲۱). افزون بر این، عبید بارها از سعدی، خاصه از غزلیاتش در این رساله شعر آورده است (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷؛ سعدی، ۱۳۶۳، ۵۳۹، ۵۷۴، ۵۹۲)، و حتی رساله را با بیتی از گلستان به پایان برده است (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۴۰؛ سعدی، ۱۳۸۱، ۵۷). جز توجه به هنر سعدی ازو در این رساله نام هم برده است: «[ریش‌ن:] روح پاک شیخ سعدی را با او [محبوبی که ریش در آورده است] در خطاب آرم تا گوید:

تو پار برفته‌ای چو آهو و امسال بیامدی چو یوزی
(عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۳۵)^{۱۸}

می‌دانیم که سعدی در گلستان مقامات پیشین را در نظر داشته است و صاحب‌نظران به رغم همهٔ نوآوری‌های سعدی گلستان را در امتداد مقامات طبقه‌بندی کرده‌اند (ر.ک.: ابراهیمی حریری، ۱۳۸۳، ۴۰۱-۴۴۶). آیا ممکن است به دلیل همهٔ این شباهت‌ها و پیروی عبید از گلستان در این رساله میرزا عبدالله افندی «ریش‌نامه» را «به سبک کتب مقامات عربی» دانسته باشد؟
به گمان ما اگر افندی رسالهٔ دیگری را به اشتباه از عبید ندانسته باشد، به احتمال بسیار همین «ریش‌نامه» را در نظر داشته است.

نتیجه

در این مقاله کوشیدیم تا با کنار هم قراردادن آگاهی‌های مختلف دربارهٔ عبید زاکانی و تطبیق آنها با سبک وی گامی در روشن شدن نسبت برخی از آثار منسوب به او برداریم. از آنچه گذشت می‌توان گفت فال‌نامه‌ها به دلیل نزدیکی سبکشان به دیگر آثار عبید

خاصه «ریش‌نامه» و آشنایی نویسنده فال‌نامه‌ها با شیراز به احتمال بسیار از عبید هستند، هرچند در دستنویس‌های کمتری آمده باشند؛ اما «مکتوب قلندران» به رغم شهرتش و ذکرش در دستنویس‌های بیشتر، افزوده کاتبان است و از عبید نیست.

«تعریفات ملا دوپیازه» نیز هرچند از گذشته در برخی از اجزا با «رساله تعریفات» عبید خلط شده، ازو نیست. «شرح الجغمینی» نیز از عبید نیست و به احتمال بسیار آن را به دلیل محبوبیت عبید در عثمانی به او منتسب کرده‌اند. با توجه به بوطیقای عبید زاکانی می‌توان گفت «مقامات» نیافته منسوب به او یا همان «ریش‌نامه» است که از برخی لحاظ به مقامات شباهت دارد، یا اصلاً اگر چنین مقاماتی بوده است، نمی‌توانسته از عبید زاکانی باشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدجعفر محجوب چهار مقاله در نقد و سنجش آثار عبید زاکانی از بهار تا زمستان (۱۳۷۳) در نشریه *ایران‌شناسی* منتشر کرد. متأسفانه ایشان خود مجال نیافت تا مقدمه‌ای تازه برای کلیات مصحح خود بنویسد. کسانی که این چاپ را پس از مرگ ایشان آماده کردند، مقدمه این کتاب را از همین مقاله‌ها ترتیب دادند (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، مقدمه احسان یارشاطر، صص iii-iv).
- ۲- مینوی تاریخ کتابت این دستنویس را «حدود نهصد تا نهصد و پنجاه» (مینوی، ۱۳۳۶، ۴۰۵)، و مهدی بیانی آن را «ظاهراً در منتصف قرن نهم» تشخیص داده‌اند (عبید زاکانی، دستنویس مهدوی، برگ ۱).
- ۳- بقعه باباکوهی مدفن منسوب به «ابن باکویه صوفی» (متوفی ۴۴۲ ق.) است (قزوینی، ۱۳۶۳، ۵۳-۵۹) که در کوه صبوی در شمال شیراز واقع است.
- ۴- در اصل «کازرین» آمده که صحیح آن همان «کارزین» است در استان فارس (یا قوت حموی، بی‌تا، ۴۲۸-۴۲۹؛ فسایی، ۱۳۷۸، ۱۴۲۶، ۱۴۲۹). در جایی از این فال‌نامه نیز آمده «رو به جرون و هیزی بیاموز» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۶۳) آیا این «جرون» همان بندرعباس امروزی است؟

- ۵- به نوشته همایون‌فرخ در پشت این مصحف، عماد فقیه نیز فال‌نامه‌ای را که خود در ۷۵۹ ق. سروده، نوشته است. جز ابیات عماد فقیه و عبید چند بیت سست نیز از حافظ نامی دیده می‌شود (عماد فقیه، ۱۳۴۸، مقدمه مصحح، ۱۱۷-۱۲۳). این شعر در چاپ اقبال و چاپ محبوب در بخش «مقطعات» آمده است (عبید زاکانی، ۱۳۲۱، ۶۸؛ همو، ۱۹۹۹، ص ۱۲۵).
- ۶- علی‌اصغر حلبی این نامه‌ها را در ویرایش خود از «رساله دلگشا» (عبید زاکانی، ۱۳۸۳) نیآورده است.
- ۷- در فهرست کتابخانه مجلس نیز تاریخ کتابت را همین سال نوشته‌اند (دانش‌پژوه- علمی انواری، ۱۳۵۵، ۳۵۴-۳۵۵)، اما در سایت کتابخانه این دستنویس را از سده یازدهم دانسته‌اند.
- ۸- اگر ۷۲۶/۷۲۵ ق. را سال درگذشت شهاب‌الدین قلندر بدانیم، بالطبع دیگر او نمی‌تواند شاعر «آغاز قرن نهم» باشد.
- ۹- مهران افشاری، برای نخستین بار توجه مرا به نادرستی انتساب «مکتوب قلندران» به عبید زاکانی جلب کرد. از ایشان سپاسگزارم.
- ۱۰- عبید در زمان درگذشت شهاب‌الدین قلندر جوان‌تر از آن بوده است که با قلندری چنو در طرف دوستی و نامه‌نگاری قرار گیرد.
- ۱۱- این جمله در قلندریه در تاریخ چنین ضبط شده است: «باقی سکه آن حلقه بر مزید از وقت بایزید. شیء الله مردان صباح‌الخیر و سلامه» و چاپ کلیات عبید: «باقی سکه ابدالی که کجکل و کوتک بود آن سرحلقه را بر مزید از وقت بایزید شیء‌الله مردان، صباح‌الخیر مساک‌المبارک و السلام گفت مسافر شد».
- ۱۲- تذکره روز روشن محمدمظفر حسین صبا (تألیف ۱۲۹۶ ق.) (صبا، ۱۳۴۳، ۲۶۳). علامت قلاب را ما خود به متن افزودیم تا مواضعی که دادعلیشایف حذف کرده است مشخص باشند. صبا، همان‌طور که در بالا آمد، پس از این تمامی رساله را نقل کرده است (همان، ۲۶۴-۲۶۷) و در جای دیگر نیز، در ذیل تذکره عبید، به تبعیت ملا دوپایزه از وی اشاره کرده است (همان، ۵۳۴).

بررسی انتساب چند اثر به عبید زاکانی ۱۷۳

۱۳- در چاپ فرته این سه تعریف در بخش «تعریفات ملا دوپیازه» آمده است (عبید زاکانی، ۱۳۰۳ ق.، ۱۲۴-۱۲۵). با این تفاوت که در این چاپ «الملازاده» «کتاب ارزان‌فروش» ضبط شده است. افشار نیز همین مدخل را با همین تعریف از عبید دانسته است (افشار، ۱۳۷۹، ۵۱). در دستنویس «تعریفات ملا دوپیازه» در کتابخانه مجلس فقط «الطیب: بیک اجل» آمده است (میرجمال‌الدین محمد اکبرشاهی، کتابت حدود ۱۱۱۸ ق.، ۵۹۰) و «الملازاده» و «البیمار» ذکر نشده‌اند.

۱۴- در دستنویس مجلس این تعریف چنین آمده است: «المعلم درس‌گوی».

۱۵- برای نمونه «التماشاخانه» در «ملحقات» «مجلس مستان» تعریف شده است (عبید زاکانی، ۱۳۰۳ ق.، ۱۲۸). به نظر می‌رسد «تماشاخانه» را در اینجا به معنای سالن «تئاتر» آورده باشند. اگر چنین باشد، باید گفت چنین مفهومی را ما پیش از قاجار و ارتباط با فرنگ نمی‌شناختیم (ملک‌پور، ۱۳۶۳، ۵۳-۱۲۲؛ طالبی، ۱۳۷۸، ۲۱۶-۲۶۷) و این رساله می‌بایست در عصر قاجار نوشته شده باشد.

۱۶- قزوینی نیز در انتساب این نسخه به عبید تردیدی نکرده است (قزوینی، ۱۳۶۳، ۱۲۸-۱۳۰) و افشار نیز انتشار نسخه‌برگردان آن را پیشنهاد داده است (افشار، ۱۳۸۴، ۴۷).

۱۷- برای دیدن برخی از ویژگی‌های کلی مقامات عربی و فارسی ر.ک.: ابراهیمی حریری، ۱۳۸۳، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۸-۱۶۱.

۱۸- عبید این بیت و دو بیت بعدی را از هزلیات شیخ، آورده است (سعدی، ۱۳۸۵، ۹۸۳). باز هم در این رساله از هزلیات شیخ بیت آورده است (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، ۳۳۵؛ سعدی، ۱۳۸۵، ۹۷۷).

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آقابزرگ طهرانی (۱۴۰۳ ق.)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹، بیروت: دارالاضواء.

۲. ابراهیمی حریری، فارس (۱۳۸۳)، مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
۳. افشاری، مهران (۱۳۹۱)، عشق و شباب و رندی: جستارها، یادداشت‌ها و نقد و نظرها درباره ادبیات فارسی و فرهنگ ایران. تهران: به‌نگار.
۴. افندی، میرزاعبدالله (۱۴۰۳ ق.)، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، عنی به‌السید محمودالمرعشی - السید احمد الحسینی، قم: مکتبه‌المرعشی النجفی.
۵. امیرحسینی هروی (۱۳۷۱)، مثنوی‌های عرفانی امیرحسینی هروی، تصحیح و توضیح سیدمحمد ترابی، تهران: دانشگاه تهران.
۶. امین احمد رازی (۱۳۷۸)، هفت اقلیم، تصحیح و تعلیقات و حواشی سیدمحمدرضا طاهری (حسرت)، تهران: سروش.
۷. براون، ادوارد (۱۳۳۹)، تاریخ ادبیات ایران، از سعدی تا جامی، ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت، تهران: کتابخانه ابن سینا.
۸. حسینی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۲)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه‌راغب پاشا، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
۹. خیامپور، عبدالرسول (۱۳۶۸)، فرهنگ سخنوران، تهران: طلایه.
۱۰. دانش‌پژوه، محمدتقی و بهاء‌الدین علمی انواری (۱۳۵۵)، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، تهران: مجلس شورا.
۱۱. درایتی، مصطفی (۱۳۸۹)، فهرست‌واره دست‌نوشته‌های ایران، تهران: کتابخانه مجلس شورا.
۱۲. دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲)، تذکرة‌الشعراء، به‌اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
۱۳. سعدی (۱۳۸۵)، کلیات، به‌اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: زوار.
۱۴. _____ (۱۳۶۳)، کلیات، به‌اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیر کبیر.

۱۵. _____ (۱۳۸۱)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۶. شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، قلندریه در تاریخ: دگردیسی‌های یک ایدئولوژی، تهران: سخن.
۱۷. صادقی اصفهانی، محمدصادق بن محمد صالح (۱۳۹۳)، شاهد صادق، باب سوم، مقدمه و تصحیح گلاله هنری، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
۱۸. صبا، محمد مظفر حسین (۱۳۴۳)، روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آمیت، تهران: کتابخانه رازی.
۱۹. عبید زاکانی (۱۹۹۱)، آثار، با تصحیح و مقدمه جابلقا دادعلیشایف، زیر نظر اصغر جانفدا، اعلاخان افصح‌زاد، دوشنبه: نشریات دانش، آکادمی علوم جمهوری شوروی تاجیکستان انستیتوی شرق‌شناسی.
۲۰. _____ (۱۳۷۷)، برگزیده و شرح آثار عبید زاکانی، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران: فرزانه روز.
۲۱. _____ (۱۳۸۳). رساله دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادالامثال، تصحیح و ترجمه و توضیح علی‌اصغر حلبی. تهران: اساطیر.
۲۲. _____ (۱۹۹۹)، کلیات عبید زاکانی، به کوشش محمدجعفر محجوب، زیر نظر احسان یارشاطر، نیویورک: Bibliotheca Persica Pres.
۲۳. _____ (۱۳۲۱)، کلیات عبید زاکانی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشریات مجله ارمنان.
۲۴. _____ (۱۳۴۰)، کلیات عبید زاکانی، با تصحیح و مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: اقبال.
۲۵. _____ (۱۳۴۳ الف)، کلیات عبید زاکانی، مقابله با نسخه مصحح عباس اقبال و چند نسخه دیگر پرویز اتابکی، تهران: زوار.

۲۶. _____ (کتابت ۸۶۸ ق.)، مجموعه، دستنویس شماره ۵۶۴، کتابخانه مجلس سنا.
۲۷. _____ (کتابت پیش از ۹۵۰ ق.)، کلیات، در دستنویس شماره ۷۶، کتابخانه مهدوی، میکروفیلم شماره ۱۵۴۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۲۸. _____ (۱۳۰۳ ق.)، منتخب لطایف مولانا نظام‌الدین عبید زاکانی، با مقدمه فرته، استانبول: مطبعة ابوالضیاء توفیق‌بگ.
۲۹. عماد فقیه (۱۳۴۸)، دیوان قصاید و غزلیات، به تصحیح رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران: ابن سینا.
۳۰. فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲)، لطایف الطوائف، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
۳۱. فسایی، میرزا حسن بن حسن (۱۳۷۸)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. تهران: امیر کبیر.
۳۲. قزوینی، محمد (۱۳۶۳)، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
۳۳. مایر، فریتس (۱۳۷۸)، ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه، ترجمه مهرآفاق بابیوردی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۴. مایل هروی، رضا (۱۳۴۴)، شرح حال و آثار امیرحسینی غوری، [کابل]: وزارت اطلاعات و کلتور.
۳۵. ملطوی، مسافرین ناصر (۱۳۹۰)، انیس‌الخلوه و جلیس‌السلوه، نسخه‌برگردان دستنویس شماره ۱۶۷۰، کتابخانه ایاصوفیا، به کوشش محمد افشین‌وفایی - ارحام مرادی، تهران: کتابخانه مجلس.
۳۶. ملک‌پور، جمشید (۱۳۶۳)، ادبیات نمایشی در ایران، تهران: طوس.

۳۷. میرجمال‌الدین محمد اکبرشاهی (کتابت حدود ۱۱۱۸ ق.)، جنگ، دستنویس شماره ۸۸۴۱، کتابخانه مجلس شورا.

۳۸. واصفی، محمودبن عبدالجلیل (۱۳۵۰)، بدایع‌الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۹. یاقوت حموی (بی‌تا)، معجم‌البلدان، بیروت: دارصادر.

ب) مقاله‌ها

۱. اسپراکمن، پل (تابستان ۱۳۵۸ الف)، «فالنامه بروج عبید زاکانی»، آینده، س پنجم، ش ۴ - ۶، صص ۲۲۴-۲۳۸.

۲. _____ (زمستان ۱۳۵۸ ب)، «فالنامه بروج (قسمت دوم)»، آینده، س پنجم، ش ۱۰-۱۲، صص ۷۳۸-۷۴۸.

۳. اسکات میثمی، جولی (۱۳۸۹)، «گونه‌های ادبیات درباری» در تاریخ ادبیات فارسی، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه مجدالدین کیوانی، ج ۱، تهران: سخن، صص ۲۸۱-۳۲۳.

۴. افشار، ایرج (۱۳۸۴)، «چاپ نسخه‌برگردان مخطوطات (طرح مقدماتی)»، آینه میراث، س سوم، ش دوم، صص ۴۱-۶۲.

۵. _____ (۱۳۷۹)، «مالکیت و خرید و فروش نسخه‌های خطی در گذشته»، نامه بهارستان، س اول، ش دوم، دفتر دوم، صص ۴۷-۵۸.

۶. انصاری، قاسم (۱۳۷۰)، «فلندرنامه‌ای منظوم»، کلک، شماره ۱۴-۱۵، صص ۱۴۹-۱۵۷.

۷. چفتچی، حسن (۱۳۷۸)، «یک اثر ناشناخته از عبید زاکانی: شرح الجغمینی»، ایران‌شناسی، س یازدهم، صص ۸۷۳-۸۷۶.

۸. طالبی، فرامرز (۱۳۷۸) «واژه‌نامه نمایش در سفرنامه سیاحان ایرانی»، فصلنامه تاتار، شماره ۱۸-۱۹، صص ۲۰۹-۲۶۸.

۹. عبید زاکانی (۱۳۵۱)، «منتخباتی از آثار عبید زاکانی»، به‌کوشش ایرج افشار، در فرهنگ ایران زمین، ج ۱۸، صص ۱-۸۵.
۱۰. کیوانی، مجدالدین (۱۳۹۵)، «عبید زاکانی». در دانشنامه زبان و ادب فارسی (ج ۳). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۵۷۶-۵۸۲.
۱۱. مجتبابی، فتح‌الله (۱۳۷۴)، «آصف‌جاه»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۴۱۶-۴۱۸.
۱۲. موسوی طبری، عبدالرضا (۱۳۹۱)، «پاره‌ها و نکته‌ها: هزار نکته باریک»، گزارش میراث، شماره ۵۰ و ۵۱، صص ۲۴-۳۷.
۱۳. مینوی، مجتبی (۱۳۳۶)، «قصه موش و گربه منظوم»، یغما، شماره ۱۱۳، صص ۴۰۱-۴۱۶.